

وهابیت و کشتار مسلمانان

توافق محمد بن عبدالوهاب با محمد بن سعود برای کشتن مسلمانان ...

**توافق محمد بن عبدالوهاب با محمد بن سعود برای کشتن مسلمانان**

سرانجام پسر عبدالوهاب از «عینیه» بیرون رانده شد و به سال 1160 به شهر «درعیه» رفت (همان شهری که مرکز مسیلمه کذاب بود) و در خانه مردی به نام «عبدالله بن سویلم» فرود آمد و در آن موقع حکمران این سرزمین «محمد بن سعود» (جد آل سعود) از قبيله «عینیه» بود، محمد بن سعود زنی داشت به نام «موصی» دختر «ابی وحطان» از آل کثیر که زنی با تدبیر و خردمند بود، این زن از وضع شیخ اطلاع یافت و به محمد، شوهر خود اظهار داشت که این مرد غنیمتی است که خدا به تو فرستاده، مقدم او را گرامی بدار و در بزرگداشت وی کوشا باش و یاری او را غنیمت شمار.

ابن سعود پیشنهاد زن خود را پذیرفت و در خانه عبدالله بن سویلم به دیدن شیخ رفت و به عزت و نیکی به او مژده داد، شیخ نیز قدرت و تسلط بر همه بلاد نجد را به وی بشارت داد و درباره روش پیامبر (ص) و اصحاب آن حضرت در امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا سخن گفت و همچنین به او یادآور شد که هر بدعتی گمراهی است و این که مردم نجد بدعت‌های بکار می‌برند، و مرتکب ظلم می‌شوند و دچار اختلاف و تفرقه هستند.

محمد بن سعود، سخنان شیخ محمد را به مصلحت خود تشخیص داد و آنها را پذیرفت و به وی اطمینان داد که به یاریش برخواید خاست و با مخالفان، جهاد خواهد کرد ولی به دو شرط: یکی آن که وقتی کارها رو به راه شد، شیخ از او جدا نشود و با دیگری رابطه برقرار نکند. دوم این که مجاز باشد خراجی را که همه ساله از اهل درعیه، دریافت می‌دارد، بازهم دریافت کند. شیخ شرط اول را پذیرفت و درباره شرط دوم گفت: امید است خداوند فتوحات و غنائم بسیاری بیشتر از خراج درعیه نصیب تو گرداند (1). بدین ترتیب محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود در مورد جنگ با مخالفان و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه شعائر دین (طبق عقاید خود) با یکدیگر بیعت کردند.

بعضی از مستشرقین مثل «فیلیپ حتی» (2) و «گلدزیهر» (3) و برخی دیگر گفته‌اند: محمد بن سعود پسر خود عبدالعزیز را داماد شیخ ساخت و اگر این امر صحیح باشد، موجب رابطه نزدیکتری میان آن دو گردید و این عهد و پیمان میان آل سعود و عائله عبدالوهاب تا به امروز همچنان استمرار دارد و روابط فامیلی نیز همچنان میان آنها در جریان است (4).

عثمان بن معمر نخستین قربانی این توافق

گفتیم که «عثمان بن معمر»، امیر عینیه، شیخ را از آن شهر بیرون کرد، اما وقتی «محمد بن سعود»، امیر درعیه به یاری شیخ شتافت و با یکدیگر بیعت کردند و کار او بالا گرفت، عثمان از کار خود به شدت پشیمان شد و به این فکر افتاد که شیخ محمدا دوباره به «عینیه» برگرداند و بدین منظور با جمعی از یاران خود، به درعیه رفت و شیخ را به بازگشت به عینیه، ترغیب کرد، اما شیخ بازگشت خود را موکول به اجازه «محمد بن سعود» نمود، محمد هم به هیچ وجه به این امر راضی نشد و عثمان به عینیه بازگشت درحالی که سخت پشیمان و بیمناک بود (5).

طولی نکشید شیخ محمد حکم کفر عثمان بن معمر را صادر کرد و گفت: «ان عثمان بن معمر مشرک کافر» و دو نفر را مامور کشتن او نمود، آن دو نفر در نماز جمعه شرکت کردند و پس از پایان نماز او را در محراب مسجد در ماه رجب سال 1163 به قتل رساندند، روز بعد محمد بن عبدالوهاب به عینیه آمد و «مشاری بن معمر» را که از پیروانش بود، به عنوان حاکم عینیه تعیین کرد (6).

با این که «عثمان بن معمر» همیشه کمک مردم درعیه بود و با تزویج کردن دخترش با «عبدالعزیز بن محمد» با سعودیها روابط نزدیکتری برقرار کرده بود و از این دختر فرزندی به دنیا آمده به نام «سعود» که در عصر او و هابیهها به اوج قدرت رسیدند، ولی شیخ اولین کاری که کرد، عثمان را به بهانه این که کافر شده، به قتل رساند و شخصا به «عینیه» رفت و دستور داد قصر آل معمر را با خاک یکسان کردند (7).

حال نمی‌دانیم چگونه «عثمان بن معمر» حاکم عینیه کافر و مشرک شده بود که در روز جمعه در محراب نماز به قتل رسید؟! در آن وقت که شیخ محمد به درعیه آمد و با محمد بن سعود برای کشتن مسلمانان توافق کرد مردم درعیه در نهایت تنگدستی و احتیاج بودند و برای قوت روزانه خود کار می‌کردند و نیز در مجلس شیخ حاضر می‌شدند تا به وعظ او گوش فرا دهند.

«ابن بشر نجدی» چنین می‌گوید: من (ابن بشر) شهر درعیه را بعد از این تاریخ در زمان سعود، مشاهده کردم درحالی که مردم آن از ثروت فراوان برخوردار بودند و سلاح‌های ایشان با زر و سیم تزیین شده بود و بر اسب‌های اصیل سوار می‌شدند و از لباس‌های فاخر به تن می‌کردند و از هر لحاظ در نعمت و رفاه بودند، به حدی که زبان از شرح و بیان آن ناتوان است. روزی در یکی از بازارهای درعیه دیدم که مردها در طرفی و زنها در طرف دیگر قرار داشتند، در آنجا، طلا و نقره و اسلحه و شتر و اسب و گوسفند و لباس‌های فاخر و مواد غذایی، به قدری زیاد بود که زبان از وصف آن عاجز است تا چشم کار می‌کرد، بازار دیده می‌شد و من فریاد فروشندگان و خریداران را می‌شنیدم که مانند زنبور عسل همه‌همه می‌کردند که یکی می‌گفت فروختم و دیگری می‌گفت خریدم (8).

«ابن بشر» از ثروت‌های انباشته در درعیه، سخن گفته ولی شرح نداده است که این ثروت‌های هنگفت از کجا پیدا شده بود

ولی از تاریخ پیداست که آن از حمله به قبائل و شهرهای دیگر نجد و غارت کردن اموال دیگر مسلمانان به دست آمده بود. خود ابن بشر در ضمن بیان سیره سعود بن عبدالعزیز (درگذشته 1229) گفته است که وی در حملات خود جز کودکان نابالغ و زنان و سالخوردهگان، همه را از دم شمشیر می‌گذرانید و تمام اموال را تصاحب می‌کرد (9).

پس از آن که محمد بن عبدالوهاب برای کشتار مسلمانان با حکمران درعیه محمد بن سعود پیمان بست، آنگاه به روسای قبائل و تمام مردم نجد و قاضیان نامه نوشته و آنها را به قبول مذهب تازه فرا خواند، برخی پیروی کردند و برخی نیز بی‌اعتنائی نمودند. او مردم درعیه را به جنگ و پیکار فرا خواند، آنان به ندای وی پاسخ گفتند. و اعلان نمود تمام اهل نجد بدون استثناء «کفره تباح دماوهم و نساوهم و متملکاتهم و المسلم هو من آمن بالسنة التي يسير عليها محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود» (10)

«کافر هستند و خونها و زنها و اموالشان مباح است، مسلمان کسی است به سنتی که محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود سیر می‌کنند، ایمان بیاورد».

بعد از پنج سال از پیمان «محمد بن عبدالوهاب و محمد بن سعود»، هنوز سلطه امیر درعیه در منطقه حتی در نزدیکترین آبادیها پذیرفته نشده بود. در «حریملا»؛ «سلمان» برادر «محمد بن عبدالوهاب» مردم را بر ضد وهابیه تحریک می‌کرد و به تمام شهرهای نجد نامه‌هایی فرستاد و در آنها تعالیم برادرش را مصیبت‌بار خواند، نامه‌های او در مردم اثر می‌گذاشت، الا این که «عبدالعزیز» با 800 نفر پیاده و 20 سواره بر «حریملا» استیلا یافت و «سلمان» به طرف «سدیر» فرار کرد (11).

«ملطبرون» می‌گوید: او در سرزمین نجد مذهبش را آشکار ساخت و سعود از وی تبعیت نمود، او مردی بود زیرک و محکم‌کار بود. هر یک خود را با دیگری تقویت کرد، سعود با پیروی از آئین تازه «محمد بن عبدالوهاب» پایه‌های کومت خویش را محکم می‌کرد و پسر عبدالوهاب هم در اثر کمک‌های نظامی سعود و به زور شمشیر اوداعیه خویش را بگسترده و تقویت نمود و در نتیجه، سعود حکمران منطقه، و محمد بن عبدالوهاب رهبر مذهبی مردم شد.

فرزندان هر یک پست پدر خود را اشغال می‌کردند و بعد از آن که سعود بر قبیله خود پیروز گشت و بر دو قبیله دیگر از یمن نیز غلبه یافت و قبائل بسیاری از عرب و نیز همه اعراب نجد به وهابیت گرویدند. شهر درعیه را که در جنوب شرقی بصره واقع است، پایتخت خویش قرار داد و پس از پانزده سال، حکومت سعود توسعه پیدا کرد و باز به توسعه بیشتری حرص می‌ورزید. او از پیروان خود یک دهم چهارپایان، نقدینه و اجناس، بلکه انسانها را می‌گرفت. او با قرعه‌کشی، یک دهم (110) نیروی انسانی پیروان خود را به خدمت خویش می‌گماشت، در نتیجه ثروتی کلان بهم رساند و سپاهی انبوه تدارک دید که بر یکصد و بیست هزار رزمنده بالغ می‌شد (12).

«زینی دحلان» در کتاب «خلاصه الکلام فی امراء البلد الحرام» می‌نویسد: «ابتدای ظهور محمد بن عبدالوهاب به سال 1142 ه بود پس از پنج سال آئین او شهرت پیدا کرد و عقاید واهی او در نجد ظاهر شد و علنا تعالیم خود را بر مردم بخواند. حکمران درعیه محمد بن سعود به یاری او شتافت و اهالی این شهر را به متابعت وی فراخواند آنها نیز جملگی تبعیت کردند و به تدریج طوائف بسیاری از عربها از او پیروی نمودند تا نیروی او عظیم شد به حدی که عربهای بدوی از او بیمناک شدند. برنامه دعوتش این بود که می‌گفت: «انما ادعوكم الی التوحید وترک الشریک بالله» (13). «من شما را به توحید و یگانه پرستی و ترک شرک به خدا فرا می‌خوانم».

در دائره المعارف اسلامی می‌نویسد: «محمد بن سعود» پس از توافق با «محمد بن عبدالوهاب» در سال 1159، از هر طرف به بلاد مجاور و مناطق بدویانی که به او نزدیک بودند، حمله می‌برد و اموالشان را غارت می‌کرد، این امر باعث شد که امرای نیرومند نجد که با او همسایه بودند، مانند بنی‌خالد از «لحایا» (احسا) و «آل مکرمی» از نجران، در کار او مداخله نمایند، اما آنها نتوانستند جلو پیشرفت وهابیت را بگیرند (14).

نخستین کسی که با «محمد بن سعود» به دشمنی برخاست، «دهام بن دواس» بود که به درعیه حمله برد و دو پسر محمد، فیصل و سعود را به قتل رساند (15).

در سال 1162 اشراف مکه، جریان کار وهابیان را به باب عالی عثمانی اطلاع دادند و این نخستین بار بود که حکومت عثمانی از فتنه وهابی اطلاع یافت.

ابن بشر می‌نویسد: «سال 1178 برای محمد بن سعود سخت‌ترین سالها بود، زیرا «عرعر بن خالدی» حاکم احسا و «حسن بن هبه‌الله» حاکم نجران با یکدیگر هم‌قسم شده بودند که به «درعیه» حمله کنند و دعوت جدید دینی را از میان ببرند و شوکت مروجان آن رادرهم شکنند. از طرفی محمد بن سعود می‌دید که هنوز سپاه عرعر و دیگر مخالفان او نرسیده، فرزندش در ناحیه حائر، مابین خرج و ریاض شکست خورده و حدود 500 کشته و 200 اسیر داده است. این پیشامدها او را بسیار نگران ساخته بود، اما شیخ محمد او را با سخنان خود، دلگرم می‌ساخت. در اینجا شیخ محمد بن عبدالوهاب یک زیرکی بزرگ دیپلوماسی نشان داد و حاکم احساء نرسیده با حاکم نجران صلح برقرار نمود و لذا نجرانها بدون این که منتظر آمدن سپاه عرعر بشوند، منطقه را ترک گفته به سوی احساء حرکت کردند (16). و بدین ترتیب خطری که در این ناحیه، محمد بن سعود را تهدید می‌کرد، از میان رفت و پس از رفتن آنها، سپاه عرعر فرا رسید و در پشت حصار درعیه ماندند و کاری نتوانستند انجام بدهند (17).

وهابیان و شرفاء مکه

«زینی دحلان» می‌نویسد: «وهابیه در زمان حکومت شریف مسعود متوفی به سال 1165 سی تن از علمای خود را برای بحث و گفتگو به مکه و مدینه فرستادند. شریف مسعود از علمای حرمین خواست که با آنان به بحث و گفتگو بپردازند و علمای مکه با آنها بحث کردند و سرانجام عقائد آنها را فاسد و بی‌اساس یافتند و قاضی شرع حکم کفر آنان را صادر کرد و به حبسشان

فرمان داد، برخی از آنان زندانی و برخی دیگر فرار را بر قرار ترجیح دادند» (18).
«زینی دحلان» در کتاب دیگر می‌گوید: «وهابیان نزد شریف مسعود عده‌ای را فرستادند تا از او اجازه حج دریافت دارند، مقصود نهائی آنها این بود که معتقدات خود را به مردم حرمین شریفین عرضه کنند، آنان قبل از این، سی تن از علمای خود را فرستاده بودند تا به اثبات تباهی عقاید اهل مکه و مدینه بپردازند.

وهابیان تا آنجا حاضر بودند که در مقابل دریافت اجازه حج مال مقرر به‌طور سالیانه به عهده بگیرند. مردم مکه و مدینه پیدایش مسلک و هابی را شنیده بودند ولی از حقیقت آن آگاه نبودند. چون علمای نجد به مکه رسیدند، شریف مسعود، دستور داد علمای حرمین با آنان به مناظره بپردازند، سرانجام شریف به قاضی شریح دستورداد سند به کفر آنها بنویسد و آنها را زندانی کرد و دست و پایشان را در غل و زنجیر نهاد» (19).

در سال 1179 هجری محمد بن سعود پس از سی سال فرمانروائی به هلاکت رسید (20).
و «عبدالعزیز» بزرگترین پسر «محمد بن سعود» به جای پدرنشست و زمام امور را در دست گرفت. «ابن غنام» و «ابن بشر» نوشته‌اند که «عبدالعزیز» تنها حاکم و صاحب تخت نبود، بلکه امام و پیشوای وهابیها به حساب می‌آمد (21).

او در راه پیشرفت مسلک و هابی و توسعه حکومت خود، بسیار کوشش کرد. وی در سی سال اول فرمانروائی خود، مدام با قبائل مجاور در حال جنگ بود و اغلب آنها را شکست داده و رام کرده بود و در سال 1208 منطقه احسا را فتح کرد و با فتح احسا و قطیف، وهابیان به کرانه‌های خلیج فارس راه یافتند.

البته سلطه سعودیها تنها قائم به سلاح نبود، بلکه به مجرد فتح یک منطقه، عده‌ای از علمای وهابی از درعیه می‌رسیدند و مردم رابه قول خودشان به توحید حقیقی دعوت می‌کردند. بنابراین قسمتی از ساکنان درعیه را علماء و مبلغین وهابی تشکیل می‌دادند که برای تبلیغ مسلک و هابیت به سراسر منطقه اعزام می‌گردیدند (22).

جلوتر گفتیم: محمد بن عبدالوهاب عده‌ای از علمای وهابی را برای اظهار دعوت و گرفتن اجازه حج نزد شریف مسعود فرستاد ولی شریف مسعود دستور دستگیری آنان را صادر کرد و حکم به کفرشان داد و اجازه حج هم به آنان نداد.
وهابیها تا فوت «شریف مسعود» (1165) از شرکت در مراسم حج محروم بودند، بعد از شریف مسعود، برادرش «شریف مسعود بن سعید» به امارت مکه رسید. وهابیها برای دریافت اجازه حج عده‌ای را نزد او فرستادند، او نیز مانند برادرش از دادن اجازه، خودداری کرد.

«مسعود» در سال 1184 درگذشت و برادرش «شریف احمد» به جای او نشست. امیر درعیه عده‌ای از علمای وهابی را نزد او فرستاد.

شریف به علمای مکه دستور داد آنها را بیازمایند علمای مکه آنها را آزمایش کردند و آنها را بی‌دین و زندقه تشخیص دادند و شریف اجازه حجه به آنها نداد. و در سال 1186 «شریف سرور بن مسعود» امارت مکه را از عمویش گرفت. وی اجازه زیارت خانه خدا را به وهابیان داد به شرط این که مانند رافضه و عجمها صد راس اسب بپردازند ولی آنان از این که مثل رافضی‌ها باشند، از پرداخت آن امتناع کردند (23).

و چون در سال 1202 شریف سرور درگذشت، «شریف غالب» جانشین او گردید باز وهابیها عده‌ای را برای گرفتن اجازه حجه مکه فرستادند، شریف غالب نیز از دادن اجازه به آنها امتناع ورزید و آماده جنگ با «عبدالعزیز» امیر وهابی گردید و در سال 1205 لشکری جهت جنگ با وهابیها آماده ساخت (24).

«عبدالعزیز» که همواره در فکر تصرف مکه بود و بهانه‌ای برای این کار می‌جست، بلافاصله به سوی مکه لشکر کشید و میان او و شریف غالب جنگ آغاز گشت. این جنگ از سال 1205 تا سال 1220 ادامه داشت و در این مدت پانزده واقعه مهم میان طرفین رخ داد ولی کار یک طرفه نشد.

«صلاح‌الدین مختار» مؤلف کتاب «تاریخ المملکه العربیه السعودیه» درباره این جنگ می‌نویسد:

«در سال 1205 شریف غالب، سپاه گرانی که تعداد آن به ده هزارتن بالغ می‌شد، و بیش از 20 عدد توپ همراه ایشان بود، به فرماندهی برادرش «عبدالعزیز» برای جنگ با مردم نجد، تجهیز کرد ولی سپاه مزبور کاری از پیش نبرد».

نویسنده مزبور، دفاع وهابیان را به طرز مبالغه‌آمیزی وصف کرده و از جمله نوشته است که سپاه عظیم شریف غالب که در بین راه، جمعی از عشایر حجاز و شمر و مطیر و افراد دیگر نیز به آنها ملحق شده بودند، نتوانستند قصر بسام را که فقط سی تن از آن دفاع می‌کردند، به تصرف خود درآورند و همچنین نتوانستند قریه شعرا را بعد از یک محاصره طولانی فتح کنند درحالی که بیش از چهل تن از آن دفاع نمی‌کردند (25). این جنگها همچنان ادامه داشت و محمد بن عبدالوهاب آخرین سالهای عمر خود را می‌گذراند، عبدالعزیز برای تحکیم موفقیت خود و خاندانش با صلاح‌الدین شیخ، سلطنت را در خانواده خود ارثی ساخت و پسرش سعود را در حال حیات خود به ولایت عهدی انتخاب کرد و شیخ نیز آن را تأیید نمود (26). و سرانجام شیخ محمد بن عبدالوهاب در سال 1206 به هلاکت رسید و حکومت پادشاهی، وهاب، با اساس، مسلک محمد بن عبدالوهاب در نجد بقا، کرد.

پی‌نوشت:

- 1- ابوعلیه، عبدالفتاح، محاضرات فی تاریخ الدوله السعودیه الاولی، ص 14 - 13 - تاریخ الجزیره العربیه فی عصر شیخ محمد بن عبدالوهاب، تالیف حسین خلف شیخ خزعلی، ص 161.
- 2- فیلیب حتی، تاریخ عرب، ج2، ص 926، ترجمه فارسی.
- 3- العقیده و الشریعه، ص 267.
- 4- جبران شامیه، آل سعود ماضیهم و مستقبلهم، ص 23، طبع ریاض.

- 5- حسين خلف، الشيخ خزعل، تاريخ الجزيرة العربية فى عصر شيخ محمد بن عبدالوهاب، ص 2 - 161.
- 6- ابن بشر، عنوان المجد، ج1، ص 23 - 24 - ابن غنام، تاريخ نجد، ج2، ص 13 ، 14.
- 7- ابن غنام، تاريخ نجد، ج2، ص 57 - ابن بشر، عنوان المجد، ج1، ص43.
- 8- عنوان المجد، ج1، ص 13.
- 9- عنوان المجد، ج1، ص 170.
- 10- تاريخ نجد، و... ص 98 ، 99.
- 11- ابن غنام، تاريخ نجد، ج2، ص 45 - ابن بشر، عنوان المجد، ج1، ص 29 ، 30.
- 12- جغرافياى ملطبرون، بنا به نقل كشف الارتياح، ص 13.
- 13- به نقل كشف الارتياح، ص 13.
- 14- دائره المعارف اسلامى، ج1، ص 191، ترجمه عربى.
- 15- رساله شيخ عبدالرحمن آل شيخ، ج2، ص 24، ابن بشر.
- 16- ابن غنام، تاريخ نجد، ج2، ص 66 - 65 - ابن بشر، عنوان المجد، ج1، ص 48 - 47 - حافظ وهبه، جزيرة العرب فى القرن العشرين، ص 244.
- 17- تاريخ نجد، ج2، ص 66 - ابن بشر، ج1، ص 8 - 49.
- 18- خلاصه الكلام، به نقل كشف الارتياح، ص 13.
- 19- الدرر السنيه، ص 44 - 43.
- 20- دائره المعارف اسلامى، ج1، ص 191.
- 21- تاريخ العربيه السعوديه، ص 30.
- 22- تاريخ العربيه السعوديه، ص 31.
- 23- الدرر السنيه، ص 43.
- 24- همان مدرک.
- 25- صلاح الدين مختار، تاريخ المملكه العربيه السعوديه، ج1، ص 52.
- 26- تاريخ العربيه السعوديه، ص 34.

مکتب اسلام-سال 1377-ش12